

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال سوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی هفتم، بهار ۱۳۹۱

فراخوانی شخصیت های دینی در شعر نزار قبانی*

دکتر کبری خسروی
استادیار دانشگاه لرستان
دکتر حسین چراغی وش
استادیار دانشگاه لرستان
معصومه نادری
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه لرستان

چکیده

هنر فراخوانی شخصیت های دینی از جمله مسائل مهمی است که مورد توجه شاعران معاصر عربی قرار گرفته و بازتاب بسیاری در آثارشان داشته است. نزار قبانی از جمله شاعرانی است که در جای جای آثارش از این هنر بهره برده و سعی داشته اهداف خود را از این رهگذر بیان کند، چرا که خفقان سیاسی و اوضاع اجتماعی حاکم بر دوره‌ی معاصرش به او اجازه نمی دهد تا اهدافش را آشکار و واضح بیان نماید. آنچه که ذکر شد و بسیاری از دلایل ناگفته‌ی دیگر که در رهگذر این پژوهش به آن ها خواهیم پرداخت، سبب شد تا به کیفیت و چگونگی بازتاب این شخصیت ها (شخصیت های دینی تاریخی) در شعر نزار قبانی پرداخته و به دنبال پرده برداشتن از هدف او از این فراخوانی باشیم، و به همین منظور مجموعه های شعری وی در هفت جلد را مورد بررسی قرار داده و دریافتیم که نزار برای بیان امید به آینده، آزادی، ایجاد شور انقلابی، برانگیختن حس نوع دوستی و بیان رنج انسان معاصر و... از شخصیت های دینی مانند حضرت محمد (ص)، حضرت مسیح (ع)، امام حسین (ع) و... بهره برده است.

واژگان کلیدی

فراخوانی، شخصیت های دینی، شعر نزار قبانی

۱- مقدمه و طرح مسأله:

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۲۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: kobra.khosravi@gmail.com

استفاده‌ی شاعران معاصر عرب از نماد، پدیده‌ی نوینی است که از نیمه‌ی دوم قرن بیستم همراه با شکسته شدن اوزان خلیلی از سوی شاعران پیشگام، چون: سیاب، بیاتی و دیگران به شعر عربی راه پیدا کرد.

شاعر معاصر عرب که همچون یک انسان سیاسی و اجتماعی می‌نویسد، از مرحله‌ی تجربه‌ی رمانتیسیم گذشته است و به همین مناسبت از صراحت و خطاب مستقیم می‌پذیرد و در عین حال می‌کوشد که دیدگاه شخصی خود و موقعیت فردی خویش را از رهگذر استخدام عناصر روایی در شعر ثبت کند. بهترین شعرهای معاصر عربی شعرهایی است که پیام فلسفی و اخلاقی یا اجتماعی و سیاسی خود را مستقیماً بیان نمی‌کند، بلکه با کمک هنرمندانه از تصاویر شعری این کار را انجام می‌دهد و چه بسیار موارد است که شاعر پیوند خود را با توده‌ی خوانندگان از رهگذر اشاره به اسطوره‌های اجتماعی و شخصیت‌های تاریخی، دینی و ادبی تصویر می‌کند و این کار در شعر معاصر عرب یک پدیده‌ی تازه و شگفت است و [چنین هنری در ادبیات «فراخوانی شخصیت‌ها» نام گرفته است]. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۱-۹۰)

گونگونگی مسائل جامعه، شاعر را برآن داشته تا گستره‌ی نمادهای خویش را به حوزه‌ی خاصی محدود نکند و آن را به دیگر نمادهای مختلف از جمله نمادهای دینی گسترش دهد. در این میان پیامبران نقش سازنده‌ای به عهده دارند. شاعر، این شخصیت‌ها را به دلیل برخورداری از دلالت‌های ذاتی و سازگار با تجربه‌های درونی خویش به کار گرفته تا ابعاد فراموش شده‌ی آنها را با نگاه نافذانه‌ی خویش ذکر نماید و از آنها جهت انتقال تصورات ذهنی خود به شکل نمادین استفاده نماید. (عرب - حساوی، ۱۳۸۸: ۱۱۷) در این مقاله برآنیم تا به فراخوانی شخصیت‌های دینی و هدف از این فراخوانی در شعر نزار قبانی بپردازیم؛ چرا که میراث دینی در تمام شکل‌ها و نزد تمام ملت‌ها یکی از منابع الهام شعری است و شاعر بسیاری از الگوها و تصاویر ادبی خود را از آن می‌گیرد. امروزه کارهای ادبی بزرگی وجود دارند که محور آن شخصیت‌ها یا موضوعات دینی است و یا به گونه‌ای از میراث دینی تاثیر پذیرفته‌اند. (زاهدی، ۱۳۸۶: ۶۷)

نزار، شخصیت‌های دینی از جمله: حضرت محمد (ص)، امام حسین (ع)، حضرت یوسف (ع)، حضرت مسیح (ع)، حضرت سلیمان (ع) و... را در شعرش فرا می‌خواند تا از درون مایه‌ی داستانی و شخصیتی این بزرگان به بیان نابرابری و نابرداری، مظلومیت، امید به فرج و گشایش، طلب صبر و بیان رنج و مصیبت انسان معاصر عربی و... بپردازد. در شعرهای نزار، امام حسین

(ع) و آشوب کربلا جایگاه و تبلوری خاص دارد و در شعر وی در هم تنیده شده، هم از آن جهت که باوری مذهبی دارد و هم از آن جهت که ستمدیدی خویش را با ستمدیدی آنان مقایسه می‌کند، به عبارتی مایه و توان شعری اش را از آن بزرگان می‌گیرد تا شومی فتنه و اختلاف را آشکار کند.

علاوه بر این شاعر تنها به چند نام تاریخی بسنده نکرده است. او با تصاویری زیبا و ملموس، فرزندکشی و نابرداری برادران را که اندوه ذهنی شاعر بوده است، بیان کرده و معتقد است که هر بار در هر زمان به شیوه‌ی جدید، فرزندها و برادرها کشته می‌شوند... در زمینه‌ی فراخوانی شخصیت‌ها در شعر تاکنون مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های چندی نوشته شده که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«قصيدة القناع فى الشعر المعاصر» عبدالرحمن بسیسو، «قناع المتنبي فى الشعر العربى الحديث» عبدالله ابوهیف، «استدعاء الشخصيات القرآنية فى ديوان بدوى الجبل»، به قلم عبدالغنى ابروانى زاده و احمد نهيرات، «استلهاام الشخصيات الاسلاميه فى الشعر العربى الحديث» محمد عبدالله منور، اما تاکنون هیچ کار تحقیقاتی مدونی در فراخوانی شخصیت‌های دینی در شعر نزار قبانی به صورت خاص انجام نشده است.

با توجه به ویژگی‌های اجتماعی می‌بینیم که شاعر معتقد است که نمی‌تواند آنچه را در روزگار خود احساس می‌کند، با زبان خود بیان کند و همین وسعت قلمرو نیازها او را به جستجوی ابزاری می‌کشاند تا زبان او شود. به همین دلیل شخصیت‌های گذشته از جمله بزرگان دینی و مذهبی را در شعرش فرا می‌خواند تا با ذکر نام آنها به بیان هدفش بپردازد. این مقاله بر آن است که به بیان بزرگواری‌ها و افتخارات فرهنگی در قالب شخصیت‌های دینی در شعر نزار قبانی بپردازد. به همین منظور به بررسی این شخصیت‌ها در مجموعه‌های شعری نزار خواهیم پرداخت.

۲- زندگی نامه نزار قبانی

بزرگ‌ترین عاشقانه‌سرا و پرمخاطب‌ترین شاعر معاصر در ۱۹۲۳/۳/۲۱ در دمشق متولد شد. تحصیلات خود را در این شهر به پایان برد و در ۱۹۴۵ در رشته‌ی حقوق از دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شد و سپس به استخدام وزارت خارجه‌ی سوریه در آمد و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره و آنکارا و لندن و مادرید و پکن و بیروت خدمت کرد. در ۱۹۶۶ از

مشاغل دیپلماتیک استعفا کرد و به بیروت رفت و در آنجا مؤسسه‌ای انتشاراتی به نام خود دایر کرد. پس از در گرفتن جنگ های داخلی در لبنان و کشته شدن همسر او در ۱۹۸۲، نخست به ژنو و سپس به لندن رفت و تا آخر عمر در همان جا ماندگار شد. او در ۱۹۹۸ در گذشت. نزار قبانی شناخته‌ترین و پر خواننده‌ترین شاعر معاصر در جهان عرب است. این شهرت و قبول عام عمدتاً به سبب موضوع و زبان شعر اوست. بیش و پیش از هر چیز، عشق و زن در اشعار او موضوعیت دارد و عاشقانه‌های او بازتاب همه‌ی زوایای ذهنی و ظرایف روان‌شناختی زن و دیدگاه‌های شرقی مرد است. دومین موضوع شعر او سیاست است که نگاه او در این قلمرو اگر چه انتقادی است، از بینش عمیق و شناخت ژرف سیاسی کمتر نشان دارد. اما ممتازترین ویژگی او زبان سهل و ممتنع است که میلیون‌ها مخاطب را مجذوب شعر او کرده است. شعر او به زبان گفتار نزدیک و از عناصر فرهنگ عام سرشار است و با تصاویری محسوس در هموارترین وزن و موسیقی با حس و عاطفه نجوا می‌کند. (ر.ک: یوسفی و یوسف بکار، ۱۳۸۶)

درباره‌ی اعتقاد و تفکرش چنین می‌گوید: «از نظر تفکر میان من و مادرم، هم آهنگی وجود نداشت. وی به عبادت و نماز و روزه اش مشغول بود. در مواقع معین به گورستان می‌رفت. برای اولیاءالله نذر می‌کرد. روز عاشورا برای فقیران، حبوبات می‌پخت و روز چهارشنبه از عیادت بیماران و روز دوشنبه از رخت شستن خودداری می‌نمود. چون شب فرا می‌رسید، ما را از ناخن گرفتن منع می‌کرد. آب جوشان را از ترس شیاطین در چاهک آشپزخانه نمی‌ریخت و از بیم چشم زخم حسودان بر گردن هر یک از ما مهره های آبی رنگ می‌آویخت. میان طرز فکر متجدد پدرم و اندیشه‌ی قدیمی مادرم، من بر روی زمینی از آتش و آب بزرگ شدم. مادرم آب بود و پدرم آتش و من به دلیل طبیعت و سرشت خویش، آتش پدر را بر آب مادر ترجیح می‌دادم. پدرم، به معنی متداول کلمه، متدین نبود. از ترس مادرم روزه می‌گرفت. گاه گاه، برای آن که حسن شهرتش را از دست ندهد، نماز جمعه را در مسجد محله می‌گزارد. در نظر او دین نوعی سلوک و خوش رفتاری و اخلاق بود. خدا شاهدست که «خلق و خوبی نیکو داشت». «خواهنده و بینوا همیشه از مال او بهره ور بود». در دلش همیشه جایی برای رنج کشان جهان وجود داشت. در خانه‌ی ما، گرده‌ی نان همیشه دو نصف بود: نیمه‌ی اول از برای دیگران و نیمه‌ی دوم از برای ما.» (یوسفی، بکار، ۱۳۸۶: ۷۰-۶۹) «از تفکر متجدد پدرم خوشم می‌آمد. وی را نمونه‌ی بر جسته‌ی مردانی می‌شمردم که بدیهیات را رد می‌کنند و به شیوه‌ی خاص خود می‌اندیشند. به غیر از شباهت فراوان من به او از لحاظ قیافه‌ی ظاهری، شباهت خلقیاتم به وی بیشتر بود. هر کودکی در

دوره‌ی خردسالیش در جستجوی سوار و سرمشق و قهرمانی است، اما سوار و قهرمان من پدرم بود و جرأت دزدیدن آتش - یعنی کارهای خطیر - را از او آموختم.» (همان: ۷۱)

مهم ترین دفترهای شعری او عبارتند از: قالت لی السمراء (۱۹۴۴)؛ طفولة النهد (۱۹۴۸)؛ أنت لی (۱۹۵۰)؛ قصائد (۱۹۵۶)؛ خبز و حشیش و قمر (۱۹۵۶)؛ حبیبی (۱۹۶۱)؛ الرسم بالكلمات (۱۹۶۶)؛ یومیات إمراة لا مبالیة (۱۹۶۸)؛ قصائد متوحشة (۱۹۷۰)؛ کتاب الحب (۱۹۷۰)؛ أشعار خارجة علی القانون (۱۹۷۲)؛ ارض نحو حبیبی بیروت (۱۹۷۸)؛ أشهد أن لا إمراة إلا أنت (۱۹۷۹)؛ بلقیس (۱۹۸۲)؛ هل تسمعین صهیل أحرانی؟ (۱۹۹۱)؛ أنا رجل واحد و أنت قبيلة من النساء (۱۹۹۳)؛ قصائد حب عربیة (۱۹۹۳)؛ خمسون عاماً فی مدیح النساء (۱۹۹۴)؛ تنویعات نزاریة علی مقام العشق (۱۹۹۶). نیز قصتی مع الشعر و الشعر قندیل أخضر از مهم ترین دفترهای نشر اوست.

۳- شخصیت های مذهبی در شعر نزار قبانی

۳-۱- حضرت محمد (ص)

پیامبر اکرم محمد بن عبدالله، خاتم الانبیا و سرور مسلمین است که آمد تا در عالم نور حکمت و معرفت را بپراکند و مردم را از ظلمت جهل به نور معرفت و ایمان رهنمون کند. «کَمَا أَرْسَلْنَا فِیْکُمْ رَسُولاً مِّنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیْکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره، آیه ۱۵۱) شاعر سیرت این پیامبر را در شعر خود به کار می گیرد.

قدس، نماد امت اسلامی است. همان شهری است که انبیاء در آن جمع هستند و همان مسجدی است که پیامبر در آن نماز خواند. (دهان: ۲۰۰۲م: ۹۲-۹۳) قدس شهر بزرگان و انبیاء است و به دلیل تقدس آنان در مقابل این تجاوز و اشغال پایداری می کند، به سبب وحی و توجه خداوند و تجلی سیرت نبوی در این شهر، در مسیر اعجاز اسلام قرار گرفته و [اشغال آن ناممکن است]. (یسر: ۲۰۰۳م: ۱۳۵) قدس شهر مقدسی است که نزد مسلمانان و یهودیان و مسیحیان از قداست خاصی برخوردار است و وقتی صهیونیست‌ها آن را اشغال کردند، در آن مکان مقدس به خونریزی و فساد و جنایت پرداختند. به همین خاطر این فاجعه‌ی دردناک مورد توجه نزار قبانی قرار گرفت و قصیده‌ی زیبایی به همین نام یعنی «قدس» سرود:

«بَکَّیْتُ... حَتَّى انْتَهَتْ الدُّمُوعُ / صَلَّیْتُ... حَتَّى ذَابَتْ الشُّمُوعُ / رَغَعْتُ... حَتَّى مَلَنِی الرُّكُوعُ /

سَأَلْتُ عَنْ مُحَمَّدٍ... / فَيْك، و عَنْ يَسُوعَ / يَا قَدْسُ، يَا مَدِينَةَ تَفُوحِ الْأَنْبِيَاءِ / يَا أَقْصَرَ الدُّرُوبِ بَيْنَ
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ... / يَا قَدْسُ.. يَا مَدِينَتِي / يَا قَدْسُ.. يَا حَبِيبَتِي / غَدًا.. غَدًا.. سُبُزْهُرُ اللَّيْمُونِ / وَ
تَفْرَحُ السَّنَابِلُ الْخَضْرَاءُ وَالْغُصُونُ / وَ تَضْحَكُ الْعُيُونُ / وَ تَرْجِعُ الْحَمَائِمَ الْمُهَاجِرَةَ / إِلَى السَّقُوفِ
الطَّاهِرَةِ / وَ يَرْجِعُ الْإِطْفَالُ يَلْعَبُونَ / وَ يَلْتَقِي الْأَبَاءُ وَالْبُنُونَ / عَلَى رُبَاكِ الزَّاهِرَةِ.. / يَا بَلْدِي.. بَلَدَ
السَّلَامِ وَالزَّيْتُونِ..» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۶۳-۱۶۱)

ترجمه: «گریه کردم... تا زمانی که اشک ها تمام شد/ نماز خواندم... تا زمانی که شمع ها ذوب (آب) شد/
رکوع کردم... تا زمانی که رکوع مرا خسته کرد/ در تو از محمد/ و از يسوع سؤال کردم/ ای قدس! ای شهری که
بوی پیامبران می دهی/ ای کوتاه ترین پل ها میان زمین و آسمان/ ای قدس... ای شهر من / ای قدس... ای دوست
من / فردا... فردا... لیمو شکفته می شود / و خوشه ها و شاخه های سبز خوشحال می شوند / و چشم ها می خندد / و
کبوترهای مهاجر باز خواهند گشت / به زیر سقف های (بام های) پاک / بچه ها دوباره برای بازی خواهند آمد / و
پدران و پسران به هم می رسند / ای وطنم / ای سرزمین صلح و زیتون»

این ها کلماتی است که شاعر با آن ها از اندوه خود مقابل قدس سخن می گوید؛ قدسی که قبله ای
اول مسلمانان بوده و شهر معراج، اما علیرغم این اندوه و اشک شاعر امیدوار به فردایی است که
خواهد آمد و با نابودی دشمنان شادی را به قدس هدیه خواهد داد. (سعدون زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۴) و
علی رغم تجاوزات مکرر و پیاپی اشغالگران صهیونیستی، شاعر نسبت به آینده بسیار خوشبین و
امیدوار است که روزی صلح و آرامش بر شهر حکم فرما شود و آوارگان فلسطین به سرزمین
پدریشان باز گردند.

در حقیقت هنگامی که حاکمان و سردمداران دینی ملت های عربی به عزلت روی می آورند و
کارایی لازم خود را در هدایت افراد جامعه از دست می دهند، شاعر نیز در برانگیختن آنان از
شخصیت حضرت محمد به عنوان یک قرینه استفاده می کند تا ناکارآمدی آنان را اعلام
نماید. (عشری زاید، ۲۰۰۶: ۸۱) در اینجا نیز می بینیم که شاعر تاریخ و دین (آداب دینی) را با هم
برای تأکید بر جایگاه دینی قدس حاضر می کند تا برای مسلمانان بزرگ ترین مصیبت یعنی
سقوط قدس را بیش از پیش به تصویر بکشد. شاعر در صدد است تا با این بیان سردمداران عرب
را از این فاجعه آگاه کند تا شاید چاره ای برای این مصیبت بیندیشند. نزار فقط به این مقدار بسنده
نکرده، بلکه پیامبران الهی، حضرت محمد (ص) و يسوع (ع) را نیز فرا می خواند که اعلام دارد
سرزمین و جایگاه نماز پیامبران الهی در حال نابود شدن است. شاید ذکر نام حضرت محمد و
يسوع (ع) و از بین رفتن سرزمین قدس، انگیزه ای شود برای مقاومت آن ها. همان گونه که گفته
شد، شاعر در این قصیده - القدس - از فاجعه ای بزرگ قدس سخن می گوید و خیانت های

صهیونیست‌ها بر ضد آن و نادیده انگاشتن کتاب‌های پیامبران در قدس را بیان می‌کند و به عبارتی شاعر در تبیین مصائب قدس، عدم حضور حضرت محمد و مسیح در قدس را به عنوان یکی از مصائب نام می‌برد و آن دو را نماد رنج و عذاب معرفی می‌کند. (رخشنده نیا، روشنفکر، پروینی، آقا گلزاده، ۱۳۹۰: ۱۶۷)

۳-۲- امام حسین (ع)

از بارزترین شخصیت‌هایی که شاعر معاصر و مخصوصاً نزار قبانی شیفته اش شده، شخصیت امام حسین (ع) است. امام حسین (ع) در شعر ما به عنوان کسی که با وجود آگاهی از شهادت خود و یارانش در معرکه‌ی حق علیه باطل شرکت کرده شناخته شده است. او کسی است که نبردش را سزاوار جاودانیت کرد؛ بنابراین شهادتش به منزله‌ی پیروزی وی است. با این ادله نزار قبانی شخصیت امام حسین (ع) را فرا می‌خواند تا از خلال آن شکستی را که این دعوات آن را شکست تلقی کردند بیان کند و به این مسأله بپردازد که شهادت پهلوانان مادی و معنوی آن در طول تاریخ همان پیروزی است.

امام حسین (ع) جایگاهی متمایز در مسیر شهادت از دیدگاه‌های تاریخی و فنی دارد و کربلا به عنوان رمزی است برای اندوه و رنج و زخم و به عنوان رمز در ابعاد تاریخی و ملی گرفته شده است، و ندا به اسم امام حسین (ع) اشاره ای رمزی است برای غضب و حزن و شهادت در بالاترین ابعاد دینی و ملی. (الجراح، ۲۰۰۹: الإمام الحسين فی الشعر العربي المعاصر)

مفهوم غربت و رنج، پیامد اوضاع نابسامان و آشفته‌ی سرزمین‌های عربی است. رنج ناشی از اشغال‌گری از پر سر و صداترین مؤلفه‌هایی است که بخش گسترده‌ای از این دلالت را به خود اختصاص می‌دهد. در میان شخصیت‌های دینی نیز، امام حسین (ع) بیشترین نقش را دارد. این حقیقت تاریخی به یک اسطوره تبدیل شده و اندوه و رنج امام حسین (ع) به عنوان رمزی شده برای رنج انسان معاصر؛ گویی از دیدن غم و اندوه انسان معاصر غم امام حسین (ع) تداعی می‌شود. شاعر با فراخوانی شخصیت امام حسین (ع) شدت درد و رنج انسان معاصر را بیان می‌کند؛ چرا که امام حسین (ع) اسطوره‌ی زخم و رنج است و رنجی که بر وی روا شد، شهری عام و خاص است و این رمزی است برای کربلای معاصر. این اندیشه، درون مایه‌ی شعر بسیاری از شاعران فلسطین گردید. آنان با فراخوانی امام حسین (ع) که بر درد و رنج دلالت می‌کند، امام را

نماد رنجدیدگان فلسطینی قرار می دهند.

شاعر در این قصیده به ازدست دادن فرزندش اشاره می کند و به این منظور از گذشته و تاریخ و هر آنچه او را در این تصویر یاری دهد کمک می جوید. به حادثه‌ی کربلا اشاره می کند و امام حسین (ع) و حضرت علی اکبر (ع) را به جهت مناسبت رابطه‌ی پدر و فرزندی ذکر می کند (حیب، ۱۹۹۹: ۷۶):

« فَأَذْكُرُ، حِينَ أَرَاكَ، عَلِيًّا / وَ تَذْكُرُ، حِينَ تَرَانِي، الْحُسَيْنَ » (قبانی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۲۷۸)

ترجمه: «هنگامی که تو را می بینم، علی را به یاد می آورم / و تو هنگامی که مرا می بینی، حسین را به یاد می آوری»

« وَ عَلِيٍّ وَجْهَكَ أَحْزَانَ السَّمَاوَاتِ.. / وَ أَوْجَاعَ الْحُسَيْنِ.. / سَنَلَاقِيكَ عَلَيَّ كُلِّ الْمَطَارَاتِ بِيَأْفَاتِ الزُّهُورِ... » (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۲۰۹)

ترجمه: «و بر صورتت اندوه های آسمان است / و درد و ناله های حسین / در همه فرودگاه ها با دسته های گل به دیدار تو خواهیم آمد»

« نَأْتِي.. / ... مِنْ وَجَعِ الْحُسَيْنِ نَأْتِي.. / مِنْ أَسَى فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءِ.. / مِنْ أَحْدٍ نَأْتِي وَ مِنْ بَدْرٍ.. / وَ مِنْ أَحْزَانِ كَرْبَلَاءِ » (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۹۸-۱۹۷)

ترجمه: «می آیم.. / از درد حسین می آیم / از رنج فاطمه زهرا... / از احد می آیم و از بدر / و از غم های کربلا»

« فَنَحْنُ مِنْذُ أَنْ تُوفِيَ الرَّسُولُ، / سَائِرُونَ فِي جَنَازَةٍ.. / وَ نَحْنُ، مِنْذُ مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، / سَائِرُونَ فِي جَنَازَةٍ.. » (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۳۷۹)

ترجمه: «و ما از زمانی که رسول وفات یافتند / در تابوت حرکت می کنیم / و از هنگامه‌ی مقتل حسین / همراه با تابوت (جسد های بدون روح) حرکت می کنیم»

شاعر با بیان این شخصیت تاریخی و حماسه‌ی وی در صدد تقویت روحیه‌ی وطن‌گرایی و حس میهن دوستی هم وطنانش است. او از گذشته‌ی تاریخی و پر غرور اسلام به عنوان محرکی برای تشدید این احساس - حس برتری و عزت اسلام - استفاده می کند و انسان معاصر عرب را صلح طلب معرفی می کند نه جنگجو، در صورتی که او همان انسان مبارزی است که نیرنگ ها بر او روا می دارند و سرزمینش را به تاراج می برند و کودکش را یتیم می کنند، اما ترجیح می دهد که مبارزه نکند. هویت و افتخارات تاریخیشان را برای برحق بودن و اصالت به تصویر می کشد. ما از زمانی که حضرت محمد (ص) رحلت فرمودند و از مقتل امام حسین (ع)، گویی با جنازه هایی

بدون روح در حرکتیم؛ یعنی همراه با وفات آن‌ها، روح ما نیز کشته شد. شاید روح، همان غیرت و اراده‌ی جنگاوری و روحیه‌ی وطن‌گرایی باشد که اکنون از آن در میان مردم عرب با آن تاریخ و سابقه‌ی درخشان اثری وجود ندارد. به نوعی در اینجا نیز با به رخ کشیدن گذشته‌ی پر افتخارشان، در پی ایجاد و برانگیختن میل مبارزه در میان مردم است.

علی‌رغم اینکه تزار قبانی شدیداً نسبت به قومیت و سرزمین خویش عشق می‌ورزد، اما ناسیونالیسم افراطی را در دیدگاه او نمی‌یابیم. او ناسیونالیسمی را ارائه می‌کند که بر پیکره‌های حقیقت استوار است، نه بر پایه‌ی مشتی افسانه. به همین جهت از تاریخ و شخصیت‌های تاریخی واقعی برای ترویج این احساس استفاده می‌نماید.

« سَمْبِتُك الْجَنُوب / یا لابساً عباءةَ الحُسَین / و شَمْسَ کَرِیْلَاءَ » (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۶۰)

ترجمه: «تو را جنوب نامیدم / ای کسی که عبا‌ی حسین را بر تن کرده‌ای / و خورشید کربلا را»

قبانی در این قصیده جنبش جنوب لبنان را به قیام سرور آزادگان امام حسین (ع) نسبت داده و با اقتدا به چنین حماسه‌ای به راهش ادامه می‌دهد و همچنان پیروزمندانه در مبارزه با دشمنان قدم بر می‌دارد. در این شعر، تزار شخصیت امام حسین (ع) را فرا می‌خواند؛ همو که واقعه‌ی عاشورا، قیام علیه همه‌ی ستمگران جهان در همه‌ی مکان‌ها را رقم زد. او ادامه دهندگان راه امام حسین را ندا می‌دهد، چرا که همانند امام حسین به فداکاری آراسته شده‌اند، و راه فداکاری را از صحنه عاشورا آموخته‌اند، چرا که سرزمین ما مهد پرورش مردان پاک و بزرگ مردان است. (<http://adabiatarab.blogfa.com>)

۳-۳- حضرت مسیح (ع)

عیسی به معنی نجات بخش است که اصل آن عبری و با «الیسع» و «یوشع» هم خانواده است و مسیح به معنی موعود است. پس از آن که یهود از سرزمین خویش دور افتاد و بساط سلطنت و حکومت ایشان برچیده شد، همواره در انتظار مسیح و موعودی بودند که عظمت دیرین را به آن‌ها باز گرداند. با ظهور حضرت عیسی و جهانی شدن دین او، پیروانش وی را مسیح موعود تورات پنداشتند. برخی در انتظار ماندند و گروهی وی را بدین سمت نپذیرفتند و به دنبال موعود دیگری رفتند. (قاموس کتاب مقدس، بی تا: ۸۰۸) چهره‌ی مسیح موعودی که نجات دهنده‌ی بنی اسرائیل خواهد بود، در هاله‌ای از ابهام و افسانه‌ها فرو رفته و داستان‌های بسیاری درباره‌ی آن پرداخته

شده و شخصیت اساطیری آن هر روز به شکلی درآمده است تا جایی که حضرت عیسی را پیروان وی گاه همان عیسی مسیح (= موعود) دانسته اند.^۲

مسیح برای شاعر واژه ای است فراگیر که هر نجات دهنده ای را به یاد و اندیشه ی وی فرا می خواند. آن چه بیش از هر چیزی در شعر امروز از سرگذشت عیسی و خاطره ی مسیح بازتاب یافته، در چهره ای دیده می شود که به عنوان یک «موعود» بدان نگریسته شده است. موعودی که از دیر باز در آیین و فرهنگ و باور بسیاری از مردم جهان وجود داشته و بیشتر آنها پنداشته اند که روزی از آسمان به زمین خواهد آمد و سیاهی و ستم را در هم خواهد شکست؛ پس نه تنها حضرت مسیح که هر موعودی را به عنوان آرمان شاعر می توان مسیح پنداشت و چهره ی او را از این منظر به تماشا نشست.

گاه از مسیح به عنوان پیامبری یاد می شود که وجودش سرشار از عشق به انسان بوده و به یاری و خیانت یکی از شاگردان صمیمی به دار آویخته شد. «مسیح احیا کننده ی جان های مرده و تن های بی تن است که از جان آنان نور و گرمای زندگی فرو می بارد». (علی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۹۸)

شخصیت مسیح برای بیان رستاخیز و نوزایی و باززایی و همچنین برای بیان درد و رنج انسان معاصر به کار برده می شود. (اسوار، ۱۳۸۱: ۱۱۱)

نزار قبانی نیز مانند دیگر شاعران معاصر شخصیت مسیح را برای مفاهیم مذکور (دادن امید و نوید آزادی و تقویت روحیه و حس مبارزه) به کار می گیرد.

در سوره ی مبارکه ی احزاب آیه ی ۲۱ آمده است: «در پیامبر خدا، برای شما، چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکویی او سر مشق و الگوی نیکویی است» برای ایجاد انگیزه و نوید به رهایی و آزادی، می توان به زندگی و راه و روش رفتاری بزرگان دین، ائمه (ع) و شخصیت های کاملی که منبع امید و انرژی و حیات بوده اند توجه نمود؛ بزرگانی مانند حضرت عیسی که به نام موعود و منجی شناخته شده اند. لذا قبانی نیز برای بیان این بشارت و تقویت روحیه ی مردمش از این بزرگان دینی استمداد می جوید:

«لَمْ يَسْقُطِ الْمَسِيحُ مَذْبُوحاً... / عَلَى التُّرَابِ النَّاصِرَةِ» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۳۲۲)

ترجمه: «مسیح کشته شده بر / خاک ناصره نیفتاد»

و در شعر: «و الَّذِينَ أَحْتَفَلُوا وَ اسْتَبْشَرُوا... / بِمُلَاقَاةِ الْمَسِيحِ الْمُتَنَطَّرِ... / تَرَكَوْا نَهْدِيكَ يَا سَيِّدَتِي / حَجْرًا... فَوْقَ حَجَرٍ...» (قبانی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۱۱۷)

ترجمه: «و کسانی که جشن گرفتند و بشارت دادند/ به دیدار مسیحی که در انتظارش هستند / سینه های

برجسته‌ی تو را رها کردند / سنگ‌های پی در پی را بر گرفتند».

در ابتدا شاعر به صورت تلویحی به صلیب کشیده شدن مسیح را تصویر می‌کند و این مفهومی است که ما از عبارت «لم یسقط المسیح مذبوحاً...» انتزاع می‌کنیم. شاعر از رهگذر این نقاب، تعبیری غیرمستقیم از افکار سیاسی و اجتماعی‌اش را بیان می‌کند و می‌تواند آن را با کاربردی معاصر به کار گیرد و این صلب و به صلیب کشیده شدن مسیح رمزی است برای بیان عذابی که ملت گرسنه از آن رنج می‌برند. مسیح بعد از صلب نمی‌میرد بلکه او بعد از صلبش بر انگیخته می‌شود و سیاهی‌ها و ظلم‌ها را از بین خواهد برد و مردم نیز رنج‌ها و ستم‌های زورگویان را به امید آمدن مسیح تحمل می‌کنند و در انتظار او به مبارزات خود ادامه می‌دهند و این امید به آمدن و نجات، روحیه‌ی مبارزه را در آن‌ها تقویت می‌کند. عبارت «ترکوا نهديک یا سیدتی؛ حجرا فوق حجر» یعنی سینه‌های برجسته‌ی تو را رها کردند و سنگ‌های پی در پی را بر گرفتند این عبارت به معنای رها کردن لُهو و لعب و مسائل جنسی و حرکت به سوی انتفاضه و قیام است، و این مسأله در مورد خود نزار هم صدق می‌کند. «چرا که او بعد از یوم النکسه شعر جنسی را رها کرد و به شعر انقلابی روی آورد.» (أبو علی، ۱۹۹۹: ۱۴۴)، در واقع به خود و مردم سرزمین عرب که هنوز در پی عشق بازی و لُهو و لعب هستند، یادآوری می‌کند که زمان این کارها به سر رسیده و اکنون زمان قیام و انقلاب است و در حقیقت این عبارت، دعوت به قیام و انقلاب است.

قبانی که یکی از ویژگی‌های بارز و عینی در رفتار عموم مردم جامعه‌اش را، ضعیف بودن امید و امیدواری به زندگی و آینده می‌بیند، با یادآوری موعود و قیام او برای نجات، درصدد تقویت این حس در بین امتش بر می‌آید؛ چرا که وی معتقد است با توجه به مسأله‌ی امید و امیدواری در زندگی فردی و اجتماعی می‌توان بسیاری از مشکلات را رفع نمود و زندگی سخت و نابسامان را تبدیل به زندگی خوش و قابل تحمل نمود و برای بیان این هدف در چندین قسمت از قصایدش شخصیت مسیح را فرا می‌خواند:

«لَيْسَ هَذَا الْجَسَدُ الْمَصْلُوبُ / فَوْقَ حَائِطِ الْأَحْزَانِ كَالْمَسِيحِ» (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۵۵)

ترجمه: «این جسد به دار آویخته شده / بر بالای دیوارهای اندوه همانند مسیح نیست».

و در شعر: «يَا قُدْسُ... يَا مَدِينَةَ الْأَحْزَانِ / ... مَنْ يَنْقُذُ الْمَسِيحَ مِنْ قَتْلِ الْمَسِيحِ؟» (قبانی،

۱۹۸۳، ج ۳: ۱۶۳)

ترجمه: «ای قدس... ای شهر اندوه / چه کسی مسیح را از دست قاتلانش نجات می‌دهد؟»

سیمای حضرت مسیح در این شعر نزار، سیمایی است ملکوتی که در کل هستی همانند آن را نمی توان یافت. این حادثه در زندگی مسیح - مورد حسادت قرار گرفتن مسیح و به دار آویخته شدن شخص دیگری^۳ به جای وی - که شاعر به آن می پردازد، از صفای دل و ژرفای امید وی برخاسته؛ امید به اینکه عیسی خواهد آمد و به همه ی ناکامی ها پایان خواهد داد و ملت را نجات خواهد بخشید. جملات خود را با حالت پرسش بیان می کند که این بیانگر امیدی است که قبلاً نیز به آن اشاره شد؛ امید به نجاتگری که خواهد آمد و آن ها را از چنگال ستم نجات خواهد داد. در عبارت «من ینقذ المسیح» به نظر می آید منظور این است که مسیح با وجود ویژگی رهایی بخشی به تنهایی نمی تواند مفید باشد؛ از این رو شاعر از این ویژگی بهره می گیرد و مردم را دعوت می کند تا با قیام خویش مسیح را یاری دهند. دعوت او در حقیقت دعوت به قیام و حرکت است نه فقط امیدواری به آمدن مسیح. او مردم را فرا می خواند تا با روحیه ی امیدوار خود حرکت کنند و قیام برپا دارند و اهداف و آرزوهایشان را تحقق بخشند.

داشتن روحیه اساس همه ی تلاش های مفید و پرثمر انسانی و نیز منشأ اصلاح امور در جامعه و رسیدن شخص به سعادت ابدی است؛ همان گونه که عدم آن منشأ فسادها و تبه کاری ها و منتهی شدن کار انسان به شقاوت ابدی و عامل اصلی تسلیم شدن و پذیرفتن هر ظلم است. قبانی نیز برای تقویت روحیه ی مردم سرزمینش و ترغیب روحیه ی جنگاوریشان در چند قصیده حضرت مسیح و پایان کار او را به عنوان عامل تقویت کننده ی روحیه ذکر می کند:

«سَرَقُوا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ / وَ هُوَ مَا زَالَ رَضِيْعًا» (قبانی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۷۵۰-۷۴۹)

ترجمه: «عیسی پسر مریم را ربودند / در حالی که او هنوز(همچنان) شیرخوار است.»

«دَخَلُوا قَانَا ... كَأَفْوَاجِ ذُنَابِ جَائِعَةٍ ... / يَشْعَلُونَ النَّارَ فِي بَيْتِ الْمَسِيحِ / وَ يَدُوسُونَ عَلَيَّ ثَوْبِ

الْحُسَيْنِ» (قبانی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۷۵۸)

ترجمه: «وارد قانا شدند... همانند دسته های گرگ گرسنه / در حالی که آتش را در خانه مسیح برانگیختند / و پیراهن حسین را زیر پا له کردند.»

پس از اشغال فلسطین به دست صهیونیست ها در ۱۹۴۸، شماری از فلسطینیان در کشورهای عربی هم جوار آواره شدند و برخی دیگر داخل سرزمین های اشغالی به ویژه کرانه ی غربی و نوار غزه اقامت گزیدند. از آن پس فلسطینیان هرگز روی آرامش، ثبات و استقرار سیاسی را به خود ندیدند. در نتیجه شعر معاصر نیز از این اوضاع نابسامان تأثیر پذیرفت. آوارگی، تبعید، قتل، غارت، مصادره ی املاک و اراضی، تخریب و ویرانی و دیگر رخدادهای سیاسی ناگوار این کشور سبب

شد تا شاعران فلسطینی پس از «اشغال» پیوسته نظاره‌گر درد، رنج و اندوه بی پایان هموطنان خود باشند. قبانی اشغالگران را همانند دسته‌های گرگ گرسنه‌ای توصیف می‌کند که به سرزمینشان وارد شده‌اند، در سرزمین بیت المقدس آتش برانگیخته اند و لباس امام حسین (ع) و به عبارتی همه چیز را از آنان سلب کرده‌اند. شاعر می‌خواهد با ذکر نام امام حسین (ع) و خانه‌ی مسیح (ع) به سرزمینش قداست ببخشد. با یاد آوری شکست‌ها و حقارت‌های اعراب - سلب هویتشان -، از آنان می‌خواهد که از خواب جاهلیت برخیزند و برای حفظ آخرین وجب‌های خاک سرزمینشان فکری بکنند. در این سروده روحیه‌ی ناامیدی، غم و اندوه و احساس حقارت اعراب موج می‌زند:

« لا تقولی: (لا تؤاخذنی) ... / فقد كان قضاءً و قدرٌ ... / ... رُبما كان المسيحُ المنتظرُ... » (قبانی، ۱۹۹۸، ج ۴: ۱۹۸)

ترجمه: «نگو: مرا مؤاخذه نکنید / قضا و قدر بوده است / چه بسا موعود و مسیح می‌بود.»

« سَرَقْتُمُ الْمَسِيحَ مِنْ مَنْزِلِهِ فِي النَّاصِرَةِ / فَصَفَقَ الْعَالَمُ لِلْمُعَامِرَةِ » (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۸۰)

ترجمه: «و مسیح را از خانه اش در ناصره ربودید / دنیا بر این هیاهو کف زد.»

شاعر در این شعر مردمی را مورد خطاب قرار می‌دهد که برای رسیدن به آزادی و رهایی از یوغ اشغالگران و صهیونیست‌ها هیچ کاری انجام نمی‌دهند و اوضاع حاکم را به قضا و قدر و سرنوشت ربط می‌دهند و حاضر نیستند برای نجات خود هیچ کاری انجام دهند و در انتظار امداد نیروهای غیبی نشسته‌اند و از ناامیدی سخن می‌گویند؛ و نزار گویی می‌خواهد ملت عرب را به اندیشه وادارد. او در این اشعار، عوامل شکست عرب را دور ماندن از صحنه‌ی زندگی سیاسی و نیز تکیه بر سنت‌های کهن و اعتقادات خرافی می‌داند و به نكوهش یکی از بدترین سنت‌های عرب می‌پردازد و آن چیزی نیست جز تقدیرگرایی که انسان، شکست و عدم توفیق خویش را توجیه کرده و آن را به قضا و قدر نسبت می‌دهد. شاعر در این ادبیات بر لزوم استفاده‌ی صحیح از نعمت‌ها و مواهب الهی تاکید می‌کند و سکوت در برابر دشمنان را جایز نمی‌داند. او از ملت خویش می‌خواهد تا به توانمندی‌های خود اعتماد داشته باشد و چه بسا با آمدن مسیح (ع) همه‌ی مشکلات آنان خاتمه یابد و زندگی و حیات نوین نصیب آنان گردد.

همانطور که گفته شد، مسیح (ع) در شعر معاصر گاه دلالت بر امید و انتظار بهبودی اوضاع دارد و هنگامی که شاعر، مسیح (ع) را نیز جزء اموال مسروقه به حساب می‌آورد، قصد آن دارد تا فقدان امید و سرقت روحیه‌ی عرب را به تصویر کشد. شاید علاوه بر معنای فقدان امید، می‌خواهد

بگوید بیت المقدس را که جایگاه ظهور مسیح است. به سرقت برده و ما را از همراهی او در آخرالزمان و در دمدمه‌های ایجاد عدالت اجتماعی محروم کرده‌اند؛ شاعر با بیان سرقت چپستی و هستیشان روحیه‌ی مبارزه را در میان آن‌ها زنده می‌کند. چرا که نزار قبانی شاعری است که نشان داده نسبت به اوضاع و طنش و هم چنین مسائل مربوط به ملت‌های مسلمان و عرب حساس است و این حس تعهد و عشق به وطن را تقریباً در همه‌ی آثارش (بعد از شکست حزیران ۱۹۶۷) می‌توان دریافت.

در قصیده‌ی «فتح»، فجر و گشایشی تازه را نوید می‌دهد که بعد از تاریکی طولانی و رکودی دردناک بر امت عربی می‌درخشد و طلایع پیروزی را می‌بیند. شخصیت حضرت مسیح در این شعر بیانگر خیزش و حیات نوین است و سیل طغیان و کارهای فداییان را در این مسیر یعنی پیروزی تصویر می‌کند و در این ثبات و بیداری به مانند مسیح در روز قیامت هستند. (یسیر، ۲۰۰۱: استدعاء الشخصیات التراثیة فی شعر نزار قبانی)

نزار در شعر زیر نیز امید و تقویت روحی را که در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند، با هم در می‌آمیزد:

«... و بَعْدَ مَا قُتِلْنَا... / ...كَالسَّيِّدِ الْمَسِيحِ... بَعْدَ مَوْتِنَا نَهْضُنَا...» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۳۹-۱۴۰)

ترجمه: «بعد از اینکه ما را کشتند / همانند مسیح بعد از مرگمان بر می‌خیزیم.»

این شعر نزار بیانگر واقعی این جمله است که: «در پس هر شکستی، پیروزی است». که در واقع بیانگر وجود روح امید در میان آنان است. شاعر ابراز می‌دارد که ما اگر چه کشته و زخمی می‌شویم، اما دوباره برانگیخته می‌شویم و زندگی دوباره پیدا می‌کنیم؛ همانطور که مسیح دوباره زنده و برانگیخته می‌شود. وی در واقع مسیح (ع) را نمادی از مردم عرب می‌داند که بر اساس بی‌درایتی‌ها و نامردی‌های برخی از دوستانشان (یهودا)، کشته و تسلیم می‌شوند، اما این یک مرگ ابدی نیست بلکه دوباره زنده می‌شوند و بعد از مرگشان علیه این همه ظلم و طغیان بر می‌خیزند و شورش می‌کنند و سرانجام پیروزی با آن‌هاست. مسیح (ع) در شعر نزار نمادی است برای تقویت روحیه و امید دادن به مبارزان سرزمینش که حتی در صورت کشته شدن، زندگی دوباره از آن‌هاست و سرانجام پیروز خواهند شد.

۳-۴- مریم (س)

از نمادها و یا نقاب‌هایی که در شعر معاصر به موازات همسانی با تجارب شاعران از درد و رنج

و غربت استفاده می‌شود، حضرت مریم (س) است که با ویژگی‌ها و فضائلی که دارد، در شعر نزار قبانی نیز جایگاهی خاص را به خود اختصاص داده است:

«و مَرِيْمٌ تَجْلِسُ فَوْقَ الرَّمْلِ كُلِّ لَيْلَةٍ / تَنْتَظِرُ الْمَهْدِيَّ / وَ تَقْطَعُ الْوَرْدَ الَّذِي يَطَّلِعُ مِنْ أَصَابِعِ الضَّحَايَا / وَ زَيْنَبُ تُخَبِّيْءُ السَّلَاحَ فِي قَمِيصِيهَا» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۶: ۷۰)

ترجمه: «و مریم هر شب بالای تپه ماسه‌ای می‌نشیند/ در انتظار مهدی/ و گل‌هایی را که از انگشت کشتگان می‌روید می‌چیند/ و زینب سلاح را در پیراهنش پنهان می‌کند.»

زنان بزرگ تاریخ، همیشه در ادبیات حضور داشته‌اند. شعر انقلاب هم که شعری متعهد است، از بانوان بزرگ دین بهره‌جسته است؛ از جمله‌ی این شخصیت‌ها مریم (س) و در کنار او زینب (س) است. شاعر در این شعر، مریم (س) و در حقیقت همه‌ی زنان عرب را فرا می‌خواند تا از رهگذر آن به بیان رنج و اندوه معاصر پردازد و برای بیان این رنج و اندوه که بر دوش بشریت است، مریم (س) یعنی مادر را به کار گرفته و از قربانی شدن فرزندانش سخن می‌گوید. مریم یعنی زن نمادی از عشق و زندگی است که بیشترین نصیب او از این دو، شیون و اندوه است. در کنار مریم (س) که منتظر مهدی (ع) یعنی همان موعود و نجات‌بخش است، نام حضرت زینب (س) را می‌آورد که در شعر عصر حاضر و شعر انقلاب، به دلیل همسویی با نیاز زنان امروز یعنی صبر، در اشعار حماسی جایگاهی والا دارد. زینب (زن) آنچنان که عشق می‌آفریند، حماسه می‌آفریند و آنچنانکه در عشق بزرگ و اساطیری می‌شود، در جنگ نیز اسطوره‌ی گذشت و دلاوری و مردانگی می‌شود. به طور خلاصه می‌توان گفت: زن در عصر حاضر هم عاشق است، هم معشوق. طوفان می‌آفریند، عشق می‌پرورد، حماسه می‌آفریند، رنج می‌کشد و صبوری می‌کند.

«سَقَطَتْ غَرْنَاطَةٌ / سَقَطَتْ التَّارِيخُ مِنْ أَيْدِي الْعَرَبِ / سَقَطَتْ حَطِينٌ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ / سَقَطَتْ عَمُورِيَّةٌ / سَقَطَتْ مَرِيْمٌ فِي أَيْدِي الْمَيْلِيْشَاتِ / فَمَا مِنْ رَجُلٍ يَنْقُذُ الرَّمْزَ السَّمَاوِيَّ / وَ لَا تُمْ رَجُولَةٌ / ...سَقَطَتْ آخِرُ مُخِيْمَاتِنَا / فِي يَدِ الرُّومِ ، فَعَنُ مَاذَا نُدَافِعُ ؟» (قبانی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۷۴۹-۷۴۸)

ترجمه: «غرناطه سقوط کرد/ تاریخ از دستان عرب سقوط کرد(تاریخشان را از دست دادند) / حطین بدون درگیری و کشتار سقوط کرد/ عموریه سقوط کرد / نه مردی هست که این نماد آسمانی را نجات دهد / و نه مردانگی/ مریم به دست چریک‌ها افتاد/ آخرین اردوگاه‌هایمان به دست روم افتاد / پس از چه دفاع کنیم؟»

قبانی در این شعر نیز به تاراج رفتن همه‌ی داشته‌هایشان را بیان می‌کند و ابراز می‌دارد که حتی تاریخ عرب با آن همه افتخارات و قهرمان‌آفرینی‌ها نیز در دست دشمنان سقوط کرده و آن

رشادت‌ها رنگ باخته‌اند. مریم را به عنوان نماد زنان عربی می‌آورد که به دست صهیونیست‌ها کشته و یا اسیر می‌شوند. شاید غیرت و تعصب مردان عرب را برانگیزد تا برای نجات ناموسشان از دست صهیونیست‌ها چاره‌ای بیندیشند و حلقه‌های مبارزاتی را راه بیندازند. چرا که زن نماد تولد، حیات و باروری است و اگر نباشد، پایان زندگی و هستی است.

۳-۵- حضرت یوسف (ع)

قرآن مجید از قصه‌ی یوسف به احسن القصص تعبیر فرموده است. (یوسف / آیه ۳) در این داستان از افتادن یوسف (ع) به قعر چاه و فروخته شدنش به عنوان غلام در مصر و این که چگونه همسر کارفرمایش دل در گرو عشق او می‌بازد، تعریف شده است. زلیخا (همسر پوتیفار) به دلیل عشقی که به یوسف (ع) دارد، مورد سرزنش قرار می‌گیرد. از این رو همه‌ی دوستان خود را به نزد خویش دعوت می‌کند. هنگامی که یوسف وارد تالار مهمانی می‌شود، همه‌ی نگاه‌ها بر او خیره می‌ماند و همه چنان مسحور زیبایی او می‌گردند که به جای بردن میوه‌هایی که در پیش روی خود دارند، انگشتان خود را می‌برند، بدون آن که کوچکترین دردی در وجود خویش احساس نمایند و ... نزار قبانی در این شعر از زیبایی یوسف (ع) استمداد می‌جوید و خود را در زیبایی به یوسف (ع) تشبیه می‌کند و داعیه‌ی نبوت در سر می‌پروراند و سرزمینشان و صلح و آرامش را چشمان خود می‌داند و از دیگران می‌خواهد پیوسته به یاد خدا باشد تا سرزمینشان محفوظ بماند و رسالت نبوت خود را تلاش برای حفظ سرزمینشان می‌داند:

«إِنِّي يَوْسُفُ فِي الْحُسْنِ، / وَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَالِقُ شِعْرًا ذَهَبِيًّا مِثْلَ شِعْرِي» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۶: ۲۷۰)
ترجمه: «همانا من در زیبایی به مانند یوسف هستم / و آفریننده تا کنون موی طلایی همانند موهای من نیافرید.»

در جای دیگر چنین می‌گوید:

«سَأخْبِرُكُمْ عَنْهُ.. / كَانِ كَيُوسُفَ حُسْنًا.. وَ كُنْتُ أَخَافُ عَلَيْهِ مِنَ الذَّنْبِ / كُنْتُ أَخَافُ عَلَيَّ شِعْرَهُ
الذَّهَبِيِّ الطَّوِيلِ / ... وَ أَمْسَ اتَوْأَ يَحْمَلُونَ قَمِيصَ حَبِيبِي / وَ قَدْ صَبَّغْتَهُ دِمَاءَ الْأَصِيلِ / فَمَا حِيلَتِي يَا
قَصِيدَةَ عُمْرِي؟ / إِذَا كُنْتُ أَنْتَ جَمِيلًا.. / وَ حَظِّي قَلِيلٌ..» (قبانی، ۱۹۹۳، ج ۲: ۲۸۱)

ترجمه: «شما را از او خبر خواهم داد / در زیبایی همانند یوسف بودو من برای او از گرگ ترسائم / به دلیل موهای بلند طلایی‌اش برایش می‌ترسم / ... فردا می‌آیند در حالی که پیراهن دوستم (محبوبم) را حمل می‌کنند / و خون ناب را بدان آمیخته‌اند / ای شعر زندگی من! چاره‌ی من چیست؟ / که تو زیبایی / و بهره‌ی من اندک است.»
حضرت یوسف (ع) به دلیل برخورداری از دلالت‌های تاریخی سازگار با مردم فلسطین مورد

توجه شاعر قرار می‌گیرد تا به واسطه‌ی او، تجربه‌ی شعری خود و رنج مردم فلسطین را بازگو کند. در این شعر «الأمیر الدمشقی» که شاعر آن را در رثای فرزندش توفیق آسوده، شخصیت قرآنی یوسف (ع) را مورد توجه قرار داده و به طور یقین رابطه‌ی مهر پدری را نشانه می‌رود. چیزی که یوسف به آن دل می‌بندد تا از اندیشه‌ی سوء و کینه توزی‌ها رهایی یابد. در داستان یوسف آمده است که: ... روزی برادران یوسف با اصرار، پدر را راضی کردند که وی را همراه خود به صحرا ببرند... و او را در چاه انداختند و پیراهن خونینش را برای پدر آوردند که بگویند او را گرگ خورده... . شاعر این گونه اظهار می‌دارد که ما کشته و زخمی شده به دست دوستان و برادر نماهای خود هستیم. دشمنان ما از خود ما هستند که قصد نابود کردن ما را دارند. ما فریب دوستان و برادران خود را می‌خوریم، همانگونه که یوسف و پدرش فریب خوردند. یوسف در این شعر نماد برادر کشی و خیر و برکتی است که به ناحق به دست برادرانش (مردم سرزمین خودش) نادیده گرفته شده است.

۳-۶- حضرت سلیمان (ع)^۵

سلیمان از نوجوانی کاردان و لایق، و نبوغ در او مشهود بود؛ به طوری که می‌توانست به درستی قضاوت و داوری کند و چون این شایستگی و وارستگی برای همه و مخصوصاً پدرش، محرز و آشکار بود، لذا داود (ع) در آخر عمر خود، او را که سیزده سال بیشتر نداشت، به فرمان خداوند، به خلافت و جانشینی خود معین کرد. از این رو، حضرت سلیمان (ع) مانند پدرش، هم به مقام نبوت و هم به مقام سلطنت و پادشاهی رسید. حضرت سلیمان (ع) پس از رسیدن به چنین مقامی، از خداوند خواست که حشمت و جاه و جلالی به او بدهد که تا آن زمان به کسی نداده باشد. خداوند هم دعای او را مستجاب کرد و نعمات و موهبات زیادی به او داد.

(persianforum.com/showthread.php/72186)

اشغال کشورهای عربی به دست نیروهای سلطه‌جو سبب شد تا شاعران این سرزمین‌ها متوجه پیامدهای ناشی از این پدیده گردند و آنها را در شعر خود منعکس نمایند. فروپاشی شکوه و اقتدار دولت‌ها در اثر اشغال و استعمار واقعیتی است که یک سرنوشت تلخ را برای این سرزمین‌ها رقم زد و پویایی را از آن‌ها سلب نمود. از آنجا که این تفکر همچون دیگر اندیشه‌ها معادلی در تاریخ دارد، شاعر در بیان آن نیز از نمونه‌های موجود در میان پیامبران بهره گرفته است؛ پیامبری همانند

سلیمان (ع) بازگوکننده‌ی حالت شکوفایی سرزمین‌های عربی است. نزار از این شخصیت برای بیان اهداف خود کمک می‌گیرد:

« تُرِيدِينَ مِثْلَ جَمِيعِ النِّسَاءِ ... / كُنُوزَ السُّلَيْمَانِ .. » (قبانی، ۲۰۰۲، ج ۱: ۵۱۴)

ترجمه: «تو هم همانند زنان جهان، / گنج های سلیمان را می خواهی.»

شاعر محبوب و معشوقش را مورد خطاب قرار می دهد که همچون سایر زنان، خواهان و عاشق حشمت و جلال و جبروت سلیمان است، و عشق و محبت خود را برابر و شاید برتر از همه‌ی داشته‌های سلیمان (ع) می‌داند و عشقش را از سر اخلاص به محبوبش تقدیم می‌کند و خود را پاک و مبرا در این احساس می‌داند. شاید وی با ذکر سلیمان و یادآوری ثروتش می‌خواهد برتری عشق را جلوه دهد که همه‌ی مرزها را فرو می‌شکند و بر ثروت و مال و مالداران چیره می‌گردد؛ به عبارتی سلیمان را می‌توان نماد شرافت، قدرت صدارت و نیل به مرتبه‌ای از نیروهای برتر دانست و نماد قدرت الهی که حیوانات و پرندگان و ... را رام قدرت او کرده است. شاعر با ذکر این شکوه و قدرت می‌خواهد توجه مردم عرب را به گذشته‌ی پر زرق و برق و تابناکشان جلب کند و این گذشته را دستمایه‌ای برای ایجاد مبارزه و مقاومت در برابر اشغالگرانی قرار دهد که به قصد تاراج هویتشان به سمت آن‌ها یورش آورده‌اند.

« مَا تَنَلَّمْتُ عَلَى شِعْرِ الْمَعْرِي، / وَ لَمْ أَقْرَأْ تَعَالِيمَ سُلَيْمَانَ الْحَكِيمِ / إِنِّي فِي الشِّعْرِ لَا أَبَاءَ لِي » (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۱۵۴)

ترجمه: «بر شعر معری شاگردی نکردم / و تعالیم سلیمان حکیم را نخواندم / همانا من در شعر پدر و جدی ندارم.»

شاعر در این شعر اشعار و سروده‌های خود را برتر از شعر معری و تعالیم سلیمان (ع) می‌داند و شعر خود را ناب و بدون تقلید و تنها خاص سبک خود معرفی می‌کند؛ نظیر و همانند شعر من را در شعر گذشتگان نمی‌توانی بیابی، چرا که من همه‌ی بزرگان و گذشتگان را در غفلت از عشق می‌دانم و در حقیقت در آتش این غفلت و بی‌خبری از حاکمیت عشق می‌سوزند. شاعر سلیمان (ع) را ذکر کرده، چرا که وی حکیمی والامقام بود و از مقربان درگاه الهی و بسیار شکرگزار خدا؛ مردی عالم و دانشمند که علم حکمت و قضاوت را به خوبی می‌دانست. و از شاعران نام‌آور عصر عباسی «معری» اشاره می‌کند، چرا که دارای آرای فلسفی بود و در دنیای شعر زبانزد. در واقع از میراث تاریخی و ادبی خود برترین‌ها را گلچین می‌کند تا بدین واسطه برتری خود، اشعار و برتری عشق را بر حکمت و فلسفه ابراز کند و اثبات کند که زبان عشق برنده‌تر، زبیده‌تر و دلنشین‌تر از

زبان حکمت، فلسفه و کلام است. در کتاب داستان من و شعر آمده است: «وی نمی‌خواست در شاعری مقلد و پیرو پیشوایان به شمار آید. «در میان هزاران قافیه و صدا، دائماً در پی قافیه و صدای خود می‌گشت... نمی‌پسندید که نسخه‌ی دوم شاعری دیگر باشد.» جهان احساس و اندیشه‌ی او با دیگران متفاوت بود؛ از این رو رسوم ادبی معهود را بر نمی‌تافت...» (یوسفی، بکار، ۱۳۸: ۱۷)

۳-۷- اصحاب کهف^۶:

هجدهمین سوره‌ی مبارکه قرآن به نام «سوره‌ی کهف» خوانده می‌شود که قصه‌ی اصحاب کهف از آیه ۸ آغاز و در ضمن ۲۴ آیه، نخست به صورت اجمال و سپس به تفصیل بیان می‌گردد و مفاد آیه چنین است: «آیا گمان برده‌ای که قصه‌ی اصحاب کهف در مقابل این همه آیات و قدرت و عجائب حکمت‌های ما واقعه‌ی عجیبی است، آن جوانان در غارها مأوی گزیدند و از خدای خود خواستند که رشد و هدایت و رحمت به ایشان عطا فرماید.»

اصحاب کهف (= یاران غار) که به هفت تنان، هفت مردان یا هفت تن خفتگان شهر «افسوس» شهرت یافته‌اند، کسانی بودند که از ستم دقیانوس به غاری پناه بردند و به امر خداوند در آن خفتند^۷. قصه‌ی اصحاب کهف در ادبیات بازنمایی گسترده یافته و در شعر نزار نیز گاه اشاراتی به این داستان شده است. نزار در شعر زیر به بیان بی‌خبری مردم عصرش از رهگذر خواب اصحاب کهف می‌پردازد:

«و نَحْنُ هُنَا.. / كَأَهْلِ الْكَهْفِ... لَا عِلْمَ وَلَا خَبْرَ» (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۷۰-۱۶۹)

ترجمه: «و ما اینجایم / همانند اصحاب کهف... بدون علم و آگاهی.»

شاعر در این قصیده داستان تاریخی اصحاب کهف را بیان می‌کند تا از رهگذر این فراخوانی و داستان بی‌خبری و داستان نا آگاهی دوران خود را با بی‌خبری و غفلت اصحاب کهف که مدت مدیدی را به امر خداوند خوابیدند، مقایسه کند: در خواب غفلت هستیم و هیچ کاری را انجام نمی‌دهیم، نه انقلابیون ما قیام می‌کنند و نه شاعرانمان شعری می‌سرایند، برای آزادی و رسیدنمان به هدف کاری نمی‌کنیم، فقط آن را در سر می‌پرورانیم؛ گویی که کاخ آرزوهایمان را بر آب بنا نهاده ایم در خواب به سر می‌بریم و آرزوی کامیابی داریم، از این حس بی‌خبری و نا آگاهی استفاده می‌کند تا روحیه وطن‌دوستی و انقلاب‌خواهی را در آن‌ها تقویت کند، بی‌حرکت

بودن و جمود را به عنوان تلنگری برای قیام می آورد.
 «أَيْتُهَا الْخَارِجَةُ عَلَى سُلْطَةِ النَّارِخِ .. / وَ شَرِيعَةَ أَهْلِ الْكُهْفِ .. / أَيْتُهَا الْمُتَمَلِّمَةَ مِنْ جَسَدِكَ
 الْمُعْلَبِ... / وَ أُنُوَيْتِكَ الْمُؤَجَّلَةَ.. / لَا تَنْدُمِي عَلَى الطَّيْرَانِ مَعِيَ فِي سَمَاءِ الْحُرِّيَّةِ.. / فَلَيْسَ هُنَاكَ
 عُصْفُورٌ فِي الْعَالَمِ / نَدِمَ يَوْمًا عَلَى إِحْتِرَافِ الْحُرِّيَّةِ...» (قبانی، ۲۰۰۲، ج ۹: ۴۰۶ - ۴۰۵)

ترجمه: «ای که از سلطه‌ی تاریخ خارج هستی / و شریعت اصحاب کهف / ای کسی که پرواز از جسم تو به
 ستوه آمده / زنانگی تو به تأخیر افتاده است / از پرواز کردن همراه من در آسمان آزادی پشیمان نمی شوی / در دنیا
 گنجشکی را نمی یابی / که از دنبال کردن آزادی پشیمان باشد.»

در این شعر نیز در پی تقدیس آزادی و آزادگی است و می خواهد که دیگران نیز در این مسیر
 همراه او شوند و به آنان اطمینان می دهد که از مشایعت با وی خسته، پشیمان و نومید نخواهند
 شد؛ چرا که هیچ گنجشکی را در آسمان نمی یابی که از دنبال کردن آزادی، پشیمان و سرخورده
 باشد. وی خواهان عدالت است به هر قیمتی که حاصل شود و به نظر او عشق عادلترین عادلان
 است. وی از مردمش می خواهد که شریعت و راه و روش اصحاب کهف را دنبال کنند، چرا که
 آنان وقتی حاکم خود را ترسو و نادان دیدند، سر از اطاعت برداشتند و به دنبال راه چاره‌ای گشتند
 و خداوند که نیاز و تضرع آنان را دید، برای آنها چنان فرصتی ایجاد نمود. لذا اگر مردم میهن او
 نیز سر از اطاعت حاکمان نالایق روی گردان شوند و به درگاه خداوند دست نیاز بلند کنند، چاره
 و فرصت را برایشان فراهم می کند.

نتیجه

دین بخش اعظمی از هویت انسان عربی است، به همین دلیل شخصیت های دینی در شعر شاعر
 معاصر، نزار قبانی، منعکس شده اند و از میان این شخصیت ها، آن هایی را بر می گزیند که داستان
 و حوادث زندگیشان با وقایع عصر معاصر متناسب است. وی شاعری متعهد است که نه تنها به
 سرزمین مادری خود (لبنان) عشق می ورزد، بلکه ظلم نسبت به مردم را نیز بر نمی تابد. وی مبارزه
 طلبی خود را با هر نوع قهر و طغیان و اشغالگری اعلام می کند و از اعراب و مسلمانان می خواهد
 که برای مبارزه علیه اشغالگران پایداری کنند و در مقابل نقشه های دشمن که سعی در از بین بردن
 هویت فلسطینی دارد، مقاومت نمایند.

شاعر با کاربرد نمادین این شخصیت ها در حقیقت به دنبال آن است تا با استفاده از
 شخصیت های دینی و از زبان او از دردهای خود سخن بگوید و جامعه اش را به تصویر بکشد؛
 مثلاً از امام حسین (ع) برای بیان درد و رنج انسان معاصر استمداد می جوید و با کاربرد این

شخصیت و حماسه‌ی بی نظیر او در صدد تقویت روحیه‌ی آزادی‌خواهی، برانگیختن میل مبارزه و حس نوع‌دوستی مسلمانان است. حضرت مریم (س) را برای بیان درد و رنج زن معاصر، مسیح (ع) را برای بیان بشارت و نوید به رهایی و آزادی و تقویت روحیه‌ی مردم به کار می‌گیرد و از رهگذر شخصیت یوسف (ع) به برادرکشی حاکم بر دوران خود اشاره می‌کند و معتقد است که دشمنان داخلی خطرناک‌تر از دشمنان خارجی بوده و همین‌ها هستند که مردمان سرزمین خود را فریب می‌دهند.

در مجموع فراخوانی صورت گرفته در شعر نزار قبانی یک فراخوانی هدفمند و با دلالت‌های نوین است که هدفش بالا بردن حس اسلامی و ملی در میان مردم برای دفاع از آرمان‌های اسلامی و انسانی است و به عبارتی از گذشته‌ی تاریخی و پرغرور عرب و اسلام به عنوان محرک برای تقویت حس ملی‌گرایی و وطن‌خواهی در بین مسلمانان استفاده می‌نماید.

پی‌نوشتها:

- ۱- با توجه به رابطه پدر-فرزندی مد نظر، منظور از علی، می‌تواند علی اکبر یا علی اصغر باشد، و با توجه به جوان بودن توفیق فرزند نزار، علی را به منزله علی اکبر گرفته ایم.
 - ۲- راجع به پایان کار مسیح در قرآن مجید دو آیه موجود است (آل عمران ۵۵، نساء ۱۵۷-۱۵۸) که به این آیات خداوند به عیسی فرمود: «من تورا از زمین باز می‌گیرم و به جانب خود بالا می‌برم و از کافران پاک می‌سازم و پیروان تورا روز قیامت برتری خواهم داد، پس بازگشت شما به سوی من خواهد بود.»
 - ۳- در روایات اسلامی شخصی به نام «الیسوع پسر فندیرا» به چهره عیسی در آمد و مردم به دارش آویختند و به آسمان رفت. (طبری، ۱۳۵۶، ج ۲: ۵۲۵)
 - ۴- توفیق فرزند نزار در سن ۱۷ سالگی در حالیکه دانشجوی پزشکی دانشگاه قاهره بود، به دلیل بیماری قلبی در گذشت.. و نزار در قصیده‌ای به عنوان «الأمیر الخرافی توفیق قبانی» به رثای او می‌پردازد. (www.3bir.com/fl13)
 - ۵- از سلیمان در کتاب مقدس تنها به عنوان پادشاهی باشکوه و نیرومند یاد می‌شود، اما به موجب بیشتر روایات اسلامی سلیمان کوچک‌ترین فرزند داوود نبی است که ۴۸ سال بعد از خروج بنی اسرائیل در مصر می‌زیسته و در سال ۱۰۰۳ پیش از میلاد خداوند بعد از پدر حکم پیامبری بدو داده است. نام سلیمان هفده بار در قرآن ذکر شده است. (خزائلی، ۱۳۵۰: ۳۸۶)
- داوری راستین به هنگام کودکی درباره گوسفندان قوم که شبانگاه تاکستانی را چریده بودند (انبیاء، آیه ۷۸) وی را شایسته پیامبری و جانشینی پدر ساخت و خداوند جز آدمی، دیوان و مرغان را فرمانبر و لشگریان او کرد (نمل، آیه ۱۷) تا این که شکوه پادشاهی و گستردگی پهنه فرمانروایی وی جهانگیر شد. باد

نیز رام سلیمان بود. (انبیاء، آیه ۸۱) و دیوان از بهر وی از دریا مروارید بر می آوردند. (انبیاء، آیه ۸۲) در سوره «ص» وصف رژه اسبان تیزتک سلیمان آمده است. (ص، آیه ۳۱) و پاره ای از مفسرین نوشته اند که سرگرمی و مشاهده اسبان چون وی را از انجام فریضه عصر بازداشت آنان را گردن زد. (ثعلبی، بی تا: ۱۶۸) یا به کفاره قصور خویش قربان کرد. (جویری، بی تا: ۱۶۱)

۶- ضمن آیات ۸-۱۶ سوره کهف بیان شده است که گروهی که از ظلم و ستم حاکم زمانه خود به ستوه آمده بودند شبانه سربه بیابان نهادند درغاری مسکن گزیدند و از خداوند خواستند تا هدایتشان نماید، پس به امر خداوند به خوابی فرو رفتند که گویی بیهوش بودند

۷- نصارا گفته اند مدت خواب ایشان ۳۷۲ سال بود و به اعتقاد مسلمانان ۳۰۰ سال خورشیدی، به روایت قرآن (سوره کهف، آیه ۲۵) ۳۰۰ سال نه سال هم زیادت و بیرونی حساب دقیق آن را ۳۰۹ سال و ۷۵ روز و ۱۶ ساعت و چهار خمس ساعت ذکر کرده است. (بیرونی: ۱۳۵۲: ۳۹۵) طبری نام آنان را نیز ذکر کرده است. (طبری، ۱۳۵۶: ۵۴۷).

کتابنامه

الف- کتاب ها:

*قرآن مجید

- ۱- «کتاب مقدس». (۱۹۲۵). عهد قدیم و عهد جدید که از زبان های اصلی عبرانی، کلدانی و یونانی ترجمه شده، لندن: بریتیش رفرنس.
- ۲- أبو علی، نبیل خالد. (۱۹۹۹). «نزار قبانی شاعر المرأة و السياسة»، مکتبه مدبولی.
- ۳- اسوار، موسی. (۱۳۸۱). «پیشگامان شعر امروز عرب» (از سرود باران تا مزامیر گل سرخ): تهران: سخن.
- ۴- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۵۲). «آثار الباقية عن القرون الخالية»: ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا.
- ۵- ثعلبی، احمد بن محمد. (بی تا). «قصص الانبياء»، بیروت: مکتبه الشیعة.
- ۶- جویری، محمد. (بی تا). «قصص الانبياء»: تهران: کانون کتاب.
- ۷- حبیب، پروین. (۱۹۹۹). «تقنيات التعبير في شعر نزار قبانی»، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، الطبعة الأولى.
- ۸- خزائلی، محمد. (۱۳۵۰). «اعلام قرآن»، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم.
- ۹- دهان، میرفت. (۲۰۰۲ م). «نزار قبانی و القضية الفلسطينية»، بیان للنشر و التوزيع و الاعلام.

- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). «شعر معاصر عرب» ، تهران، سخن، چاپ اول } ویرایش دوم}.
- ۱۱- عشری زاید، علی. (۲۰۰۶). «استدعاء الشخصيات التراثية في الشعر العربي المعاصر» ، القاهرة: دار غریب، چاپ اول.
- ۱۲- قبانی، نزار. (۱۹۹۹). «الاعمال السياسية الكاملة» ، بیروت: منشورات نزار قبانی.
- ۱۳- _____ (۱۹۶۸). «الاعمال الشعرية الكاملة» ، بیروت: منشورات نزار قبانی.
- ۱۴- _____ (۱۳۸۶). «قصتی مع الشعر» ، ترجمه غلامحسین یوسفی - یوسف حسین بکار، تهران: توس .
- ۱۵- طبری. (۱۳۵۲). «تاریخ طبری» ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- مهدوی، یحیی. (۱۳۶۵). «قصص { سور آبادی }» : برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۷- یسر، حسین. (۲۰۰۳م). «آراء فی دفتر الادب و الفن البحث عن الهوية» ، الدار المصرية اللبنانية.

ب- مقالات و پایان نامه ها :

- ۱- الجراح، حیدر، (۱۳ ذو القعدة ۱۴۳۰ / الحد تشرین الثاني ۲۰۰۹) ، « الامام حسین (ع) فی الشعر العربي المعاصر» .ر.ک: <http://aladab.mihanblog.com>
- ۲- سعدون زاده، جواد، (بهار ۱۳۸۹) ، «مظاهر ادب المقاومة فی شعر نزار قبانی» ، فصلنامه- ی ادبیات پایداری، دانشگاه باهنر کرمان، سال اول، شماره ۲، صص ۱۶۷-۱۴۵
- ۳- عرب، عباس - محمد جواد حضاوی. (پاییز و زمستان ۱۳۸۸). «حضور نمادین پیامبران در شعر معاصر عربی» ، فصلنامه زبان و ادبیات عربی سال اول ، شماره ۱، صص ۱۳۸-۱۱۸
- ۴- علی نژاد ، مریم . (۱۳۸۱). «بررسی نمادگرایی در شعر فارسی» ، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر محمود فتوحی، دانشگاه تربیت معلم
- ۵- زاهدی، مصطفی. (بهمن ۱۳۸۶). «سیمای پیامبران (ص) در شعر شاعران مهجر» ، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا، همدان

۶-یسیر، خالد(۲۰۰۱). «استدعاء الشخصيات التراثية في شعر نزار قبانی»، جريدة الأسبوع الأدبی، شماره ۷۲۵، منتشر شده از اتحاد الكتاب العرب
7 -<http://adabitarab.blogfa.com/post64>

Archive of SID

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال سوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی هفتم، بهار ۱۳۹۱

*

استدعاء الشخصيات الدينية في شعر نزار قباني

الدكتورة كبرى خسروي
الأستاذة المساعدة بجامعة لرستان
الدكتور دكتور حسين چراغی وش
الأستاذ المساعد بجامعة لرستان
معصومه نادری
طالبة مرحلة الماجستير بجامعة لرستان

الملخص

استدعاء الشخصيات الدينية التراثية من المسائل الهامة التي قد يهتم بها شعراء العرب المعاصرون، وقد كان لهذا صدى واسع النطاق في آثارهم. نزار قباني يستفيد من هذا الفن في آثاره. ويسعى أن يبين أغراضه في هذا المنطلق لأن القمع السياسي والحالة الاجتماعية التي عصره، لاتسمح له أن يعبر عن أغراضه بصورة واضحة. كل ما ذكره والأسباب الكثيرة الأخرى التي سنتناولها في هذه الورقة قادتنا إلى دراسة كيفية صدى هذه الشخصيات (الشخصيات الدينية التراثية) في شعر نزار قباني، ونتابع إزاحة الستار عن أغراضه من هذا الاستدعاء ولأجل هذا الغرض قد نعالج مجموعاته الشعرية في سبعة أجزاء، و ندرک أن نزار يستخدم شخصيات الدينية مثل نبينا محمد (ص)، والمسيح (ع)، الإمام الحسين (ع) و ... لتعبير عن رجائه بالمستقبل والحرية، تطوير الحماسة الثورية، إثارة الشعور بالوطنية ...

الكلمات الدليلية:

الاستدعاء، الشخصيات الدينية، نزار قباني

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۵/۲۲ تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: kobra.khosravi@gmail.com